

مسأله غربزدگی در آثار آل احمد و تحلیل داستان کوتاه «دید و بازدید عید»

دکتر ابراهیم رنجبر*

چکیده

مسأله غربزدگی مهم ترین مشغله فکری آل احمد از نخستین ایام ورود به فعالیتهای اجتماعی و قلمی تا پایان عمر بود. این مسأله در نخستین داستان کوتاه او، دید و بازدید عید (تاریخ نشر ۱۳۲۴، یک سال پس از عضویت در حزب توده) به صورتی صریح در زندگی یک استاد دانشگاه که می تواند نمونه تمام استادان دانشگاه باشد، مطرح شده است. در این نوشته مسأله غربزدگی، تعریف و مصداقها و علل و آثار و عوارض آن، نقد برخی از نظریات آل احمد، ذکر برخی از شرایط محیط او و تحلیل داستان مذکور را می خوانیم. به نظر وی عامل اصلی غربزدگی در ایران روشنفکران اند و استادان دانشگاه بخش مهمی از این قشر محسوب می شوند. این عقیده از اول تا آخر در آثار آل احمد تکرار می شود. کلید واژها: آل احمد، غرب زدگی، داستان کوتاه، دید و بازدید عید

مقدمه

مسأله غربزدگی در جریان فکری آل احمد جایگاهی بسیار مهم و اساسی دارد چنان که «انتشار غربزدگی [در سال ۱۳۴۱] را نوعی نقطه عطف در کار» خود معرفی کرده است (آل احمد، ۱۳۵۶: ۱۷). البته مهمترین اثر آل احمد، صرف نظر از کتاب «در خدمت و خیانت روشن فکران»، کتاب «غربزدگی» است. وجه امتیاز این کتاب دو مشخصه متفاوت آن است: یکی این که در ایام پختگی نویسنده و پس از تمرین نگارش چند کتاب اعم از داستانی و غیر داستانی و تک نگاری (روستا

نگاری) و چند مقاله و پس از کسب تجارب متنوع در طول سالیان دراز و پرفراز و نشیب و پر حادثه نوشته شده است و دیگر این که طرح موضوع بسیار مهم و جهانی غریزدگی و بحث از تفاوت غرب و شرق و اظهار تردید در ورود نخستین طلبیه‌های دانش و صنعت غرب و مظاهر آن به ایران و طرد و انکار قریب به اتفاق روشنفکران و سیاستمداران و ارکان حکومت و بازاندیشی مذهب و سنتهای دینی که حکومت قصد بی‌رونق و حتی‌الامکان عاطل کردن آن را داشت، و زد و خورد شرق و غرب و جهت‌گیریهای حکومت‌ها و روشنفکران از عمده مباحث این کتاب اند. اگر اعتبار این کتاب پس از «در خدمت و خیانت روشنفکران» قرار می‌گیرد، علتش این است که نویسنده شتاب‌زدگیها و غفلتها و سهوهای خود را جبران کرده، با مستندات و استدلالهای مقرون به تأمل بیش‌تر، موضوع غریزدگی را باز پروری کرده، در کتاب اخیر نوشته و پس از مرگ او زیر نظر برادرش انتشار یافته است.

سابقه غریزدگی در جهان

«غریزدگی» نخستین کتابی نیست که در جهان در مقابل گسترش امپریالیسم اقتصادی و صنعتی قد برافراشته است. پیش از آن کتابهایی در این مورد منتشر شده‌اند. از جمله این که باقر مؤمنی نوشته: «اولین کسی که من سراغ دارم در [مورد غرب زدگی] کتابی تدوین کرده سید فخرالدین شادمان است که تسخیر تمدن فرنگی را نوشت. از متأخرین هم آل‌احمد بود که خودش می‌گوید اصطلاحش را از فردید گرفته است»^۱ (مؤمنی، ۱۳۶۴: ۶۴۴). خارج از ایران نیز پیش از آل‌احمد «بعضی از حساس‌ترین ذهنهای جهان فکری غرب، کسانی چون آلبر کامو (۱۹۱۳-۱۹۶۰) اریک فروم (۱۹۰۰-۱۹۸۰)، هربرت مارکوزه (۱۸۹۸-۱۹۷۹)، ژان پل سارتر (۱۹۰۵-۱۸۰)، جورج برنارد شاو (۱۸۵۶-۱۹۵۰) و آر نولد توین بی (۱۸۸۹-۱۹۵۷) در مورد شایستگیها و مسیر آینده تمدن غربی تردیدهایی ابراز کرده بودند» (کمالی، ۱۳۸۵: ۲۳). پس از اینها نیز کسانی پیدا شدند که بررسی رابطه غرب و شرق و تأثیر غرب بر شرق و حاصل آن را که به تعبیری می‌توان تعبیر به غریزدگی کرد، مورد بررسی و مطالعات میدانی و دامنه‌دار قرار داده‌اند. یعنی اگر آل‌احمد با نمونه‌ها و مصداقهای محدود و منفرد، به شیوه‌ای غیر علمی، احکامی عمومی و جهانی صادر کرده است، آن هم در مرحله تخیل و تئوری و استنباطهای ذهنی، کسانی بوده‌اند که با مطالعات میدانی و با مصاحبه‌ها و مشاهده‌های نمونه‌های فراوان، در حدی که بتوان از مطالعه آنها حکمی صادر کرد به شیوه‌ای علمی، کم و کیف رابطه غرب و شرق و تأثیر و تأثرهای مترتب بر آن را بررسی کرده‌اند. از این مطالعه‌کنندگان یکی «پل هریسون» (Paul Harrison) است نویسنده و روزنامه‌نگار انگلیسی.^۲

هریسون در کتاب «درون جهان سوم» یکی از مشاهدات خود را چنین نقل کرده است: «در سنگاپور... در بوت کوی (Boat Quay)، یعنی جایی که کرجیه‌های بزرگ پهلو می‌گیرند تا برنج تایلند، کائوچوی خام مالزی و الوار سوماترا را تخلیه کنند، من شاهد گروهی از هنر پیشه‌های سیار بودم که با چوب و کرباس برای خود صحنه تأثر ساخته بودند... هزینه این نمایش را سازمان فرهنگ محلی به عنوان قسمتی از

جشنواره مذهبی می‌پرداخت... پسر مدیر نمایش که مرد جوانی بود با پیراهن ایتالیایی آخرین مد و عینک قاب طلایی با حالتی حاکی از نیک خواهی، ناظر صحنه بود. از او سؤال کردم که چرا فقط پیرمردان و پیرزنان و کودکان تماشاچی این نمایش هستند، او در جواب من گفت: «جوانان این قبیل نمایشها را دوست ندارند. اینها خیلی قدیمی شده‌اند. ما می‌خواهیم نمایشی از نوع نمایشهای غربی را تماشا کنیم» (هریسون، ۱۳۶۴: ۴۴-۴۵).

در این گزارش چند نکته را برجسته باید دید: پیراهن و قاب عینک ایتالیایی، تقابل نمایشهای محلی با نمایشهای غربی و تقابل پیران و جوانان. همان روزنامه نگار اظهار کرده است که: «این موضوع برای کسی که در غرب زندگی می‌کند طبیعی‌ترین پدیده در جهان است و ممکن است تصور کند که زندگی مدرن همین است و این راه و روشی است که روزی همه جا را فرا خواهد گرفت و چیزی است که به آن رشد اقتصادی و پیشرفت می‌گوییم اما یک ناظر بی‌طرف با دیدن یکنواخت شدن جهان در شگفت می‌ماند. چرا نباید اختلاف... روشها و سبکهای پیشرفت بومی را ببینیم؟ چرا باید همه از راه و رسم اروپایی پیروی کنند. راه و رسم زندگی غربی که ذهن مردم کشورهای جهان سوم را به خود مشغول داشته است، مانع پیش رفت آنها می‌شود و به سرعت محاسن و معایب فرهنگهای سنتی را از میان می‌برد» (هریسون، ۱۳۶۴: ۴۵). بدین ترتیب معلوم می‌شود که تنها ایران نیست که می‌خواهد به اسم تجدد راه و رسم زندگی صنعتی غربی را آزمایش کند بلکه این گرایش به مسأله‌ای جهانی تبدیل شده است. بنابراین آل احمد نه نخستین کس است که در این مورد سخن گفته و نه آخرین خواهد بود.

تعریفی که آل احمد از غربزدگی کرده است خیلی شباهت به پیراهن و قاب عینک ایتالیایی آن جوان سنگاپوری دارد و همچنین نمایش غربی در سنگاپور که هیچ یک ریشه‌ای در سنت سنگاپور ندارد. او غربزدگی را چنین «تعبیر» کرده است: «مجموعه عوارضی که در زندگی و فرهنگ و تمدن و روش اندیشه مردمان نقطه‌ای از عالم حادث شده است بی‌هیچ سنتی به عنوان تکیه‌گاهی و بی هیچ تداومی در تاریخ و بی هیچ مُدَرَج تحول یافته‌ای. بلکه فقط به عنوان سوغات ماشین» (آل احمد، ۱۳۵۶: ۳۴).

او مردم ایران را در عصر خود گرفتار تمام این عوارض قلمداد می‌کند. البته درد وی تنها این نیست که «ما شبیه قومی از خود بیگانه‌ایم، در لباس و خانه و خوراک و ادب و مطبوعاتمان و خطرناک‌تر از همه در فرهنگمان. فرنگی مآب می‌پروریم و فرنگی مآب راه حل هر مشکلی را می‌جوییم.» (آل‌احمد، ۱۳۵۶: ۷۸) بلکه اگر اصالت سرخ‌پوستان آمریکا را از بین می‌برند، نیز برای او درد بزرگی محسوب می‌شود (آل‌احمد، ۲۵۳۶: ۷۱) اصلاً او مخالف هر گونه اعمال قدرت و برتری از سوی کسی و یا گروهی یا کشوری به دیگری است. وی در نخستین سالهای نویسنده‌گی به مصداقهای غربزدگی، آن هم در زندگی روشنفکران، توجه دارد اما در سالهای پسین زندگی خود در صدد برآمده است که این مسأله را از جنبه‌های مختلف بررسی کند و حاصل آن کتاب غربزدگی است.

بحث و بررسی

در بحث از غربزدگی صرفاً به مصداقها بسنده نمی‌کند بلکه علل و عوامل و عوارض را ذکر می‌کند هر چند سخنان او بیش از این که به مطالعات میدانی که شرط لازم این گونه مطالعات است، به تأملات شخصی متکی است. در این مقوله موضوع را فراتر از غربزدگی مطرح می‌کند و دامنه بحث را به تعاملات و تقابلهای فرهنگی و سیاسی و مخصوصاً اقتصادی ایران با کشورهای پیشرفته و صنعتی می‌کشد و در هیچ عرصه‌ای از عرصه‌های بحث نمی‌تواند خود را از تأثیرات افکار مارکس در زمینه تقابل امپریالیسم و کاپیتالیسم اقتصادی دور دارد. در نتیجه نوعی اقتصادزدگی بر افکار و آثار او سایه می‌افکند و در این تقابل به نوعی رابطه صیاد و صید در میان ایران و کشورهای صنعتی قایل می‌شود.

مصداقهای غربزدگی

غربزدگی یا از خود بیگانگی ایرانی را در مقابل غرب در چندین بعد و مصداق و جنبه بررسی کرده است:

۱- ماشین زندگی و شهرنشینی: غرب از اقتضاهای محیطی خود به شرايطی از فرهنگ و تمدن و تکنولوژی رسیده است که مقتضای آن تولید مصنوعات مرکب و پیچیده و غول‌آسا است. مقتضای این مصنوعات تحول زندگی، از جمله سرعت گرفتن آن و در عین حال لزوم تداوم تولید است. بدین ترتیب تولید و زندگی چرخه‌ای بسته و بی‌انقطاع تشکیل می‌دهند طوری که زندگی مقتضی تولید زیاد و تولید زیاد مقتضی سرعت روزافزون زندگی است؛ یعنی چرخ زندگی غربی بدون تولید نمی‌چرخد. اما تمام مصنوعات غربی مواد اولیه خود را در معادن و دیگر ظرفیتهای محیطی غرب ندارد. پس محتاج دیگر گوشه‌های دنیا است. در نتیجه ارتباط اقتصادی غرب با دنیا

اجتناب‌ناپذیر و در عین حال لزوماً روزافزون است. نتیجه ارتباط غرب و شرق علاوه بر صدور ماشین و خرید مواد اولیه، آشنا شدن شرقیان با ترقیات علمی و صنعتی غرب و به حکم تجربه، حیرت در مقابل زرق و برق و ظواهر هزار جلوه و اسباب جذب‌کننده حواس ظاهری در زندگی غربی است. این جا است که شرقی می‌خواهد خود را به فرهنگ غربی نزدیک کند. بنابراین بیش از این که بخواهد از پیچ و خم ماشین غربی مطلع شود، می‌خواهد به فرهنگ غربی نزدیک‌تر شود. ماشین از شرایطی از زندگی غربیان برخاسته است که آن را زندگی ماشینی می‌نامند اما این زندگی ماشینی مانند حادثه‌ای وارد زندگی شرقیان شده است. بدین جهت اگر در غرب شهرنشینی به تدریج تحقق یافته است، در شرق شهرها ناگهان متورم شده‌اند زیرا زندگی ماشینی و شهرنشینی توأمانند یعنی با هم متولد می‌شوند. بدون شهرنشینی و تجمع تعداد عظیمی از مردمان در یک نقطه از خاک به اسم شهر، ماشین نمی‌تواند کار خود را کامل انجام دهد. آل احمد آمدن ماشین را به ایران مستلزم شهری شدن دهاتی‌های ایران می‌داند (آل احمد، ۱۳۵۶: ۹۵).

برخی از معاصران آل احمد در مورد غربزدگی دقیق‌تر از او به موضوع نگریسته‌اند. وی اگر از خوردن ساندویچ در شهر سخن می‌گوید که ساندویچ ره آورد غرب است و از مستلزمات جبری زندگی شتابان ماشین‌زده. اگر ایرانی خود ماشین را بسازد و با ساندویچ غربی هیچ آشنایی نداشته باشد، طبعاً غذای سرد و سریعی در ردیف ساندویچ خواهد ساخت. البته آل احمد با ماشین مخالف نیست صرفاً با این دلیل که ماشین است بلکه با آن مخالف است چون از غرب آمده است، یعنی معتقد است که ماشین را ایرانی باید بسازد نه وارد کند. اما احسان نراقی از جبرها و مستلزمات سخن نمی‌گوید، بلکه از تقلیدهای بی اساس سخن می‌گوید. به نظر او «مصرف گوشت در تهران در چند سال اخیر صورتی غربی به خود گرفته است. همه کسانی که به اصطلاح دستشان به دهانشان می‌رسد، بیفتک‌خور شده‌اند. حتی کباب کوبیده هم دیگر به ذائقه بسیاری از همشهریان، لذیذ و گوارا نیست. و نتیجه این خوش‌خوری این است که هواپیماها و کشتیهایی حامل گوشت از همه کشورهای صادرکننده این فراورده به سوی ما روانه شده‌اند و دولت هر سال باید مبلغ هنگفتی صرف این گوشت‌خواری کند... خوراک ما در گذشته نظم متعادل داشت از حبوبات، سبزی‌ها، غلات و هم‌چنین گوشت. اما این مسابقه سرسام‌آور گوشت‌خواری که بی‌شک یکی از پیش پا افتاده‌ترین مظاهر تقلید کورکورانه از غرب است، با خود انواع و اقسام عدم تعادلها و بیماریهای تازه و بی‌سابقه‌ای را در این مملکت شایع خواهد کرد» (نراقی، ۱۳۵۷: ۱۳۴-۱۳۵). نه تنها واردات گوشت بلکه واردات دیگر مایحتاج زندگی حاصل تقلید ایرانی از غربی است. «شهرهای ما همگی بدل شده‌اند به نمایندگیهای بزرگ کمپانیهای خارجی. تا وسیله‌ای باشند برای رساندن آثار تمدن به بازار خرده پا و کساد ناپذیر دهات.

تنها با دوچرخه‌ای که یزدی‌ها می‌خرند می‌توان ده تا کارخانه /روپایی را دایرنگه داشت» (آل‌احمد، ۱۳۵۷ش: ۲۴۴).

۲- خالی شدن روستاها: به نظر آل‌احمد- که پیش‌گویی‌ش صحیح از آب درآمد- روستاهای ما از سکنه خالی و شهرها انباشته از جمعیت می‌شوند. مهم‌ترین عواملی که از نظر او موجبات این امر را فراهم می‌کنند عبارتند از: رادیو، سربازگیری و تراکتور. وقتی که روستاییان قنات، گاواهن، بادآس، لبنیات و صابونهای محلی را رها کنند و به جای آنها دستگاه‌های حفر چاه عمیق، تراکتور، آسیاب‌های موتوری، غذاهای متجددانه و لبنیات هلندی و صابون‌ها و پودرهای رخت شویی فرنگی بنشینند، قهراً روستایی به شهر مهاجرت می‌کند. شهریه‌ها نمی‌توانند در قبال چراغهای نئون و پرسی‌کولا و تلویزیون، ملاک ایرانی جدیدی را به جای راه و رسم قدیمی زندگی خود بگزینند. در نتیجه شهری و روستایی به یک اندازه غریزه می‌شوند.

نقدی بر این نوشته‌ها

در نوشته‌های او چند نکته نیازمند تأمل بیش‌تر و مواجه با چند پرسش و پاسخ است. از جمله این که از نوشته‌های او برمی‌آید که غرب ماشین و کارخانه و دستگاه‌های ساخته خود را به جبر بر خریداران تحمیل می‌کند اما وقتی که از جاذبه‌های فرهنگ و تمدن و صنعت غربی می‌خواهد مثال زند، در این مورد مغلطه‌ای در سخن او هست که باید روشن شود و آن هم تفاوت جاذبه ماشین با دیگر جاذبه‌های زندگی غرب است.

جاذبه‌های زندگی غرب مربوط به شیوه زندگی برخاسته از جهان‌بینی غربیان است. غرب در کنار معنویت‌هایی که برای انسان اجتناب‌ناپذیر است، به رفاه زندگی مادی خود اهمیت قابل توجهی قایل شده است. علمای غرب زندگی و فلسفه آن را روشن‌تر، صریح‌تر و صادقانه‌تر تبیین کردند. در فلسفه آنان اصالت انسان، اهمیت رفاه مادی و حفظ اصالت مذهب سودمندی و حفظ ارزشهای سازنده شخصیت او محفوظ است. این گونه جهان‌بینی در قریب به اتفاق موارد از مرحله نظریه و تئوری و بحث به مرحله عمل و از قلمرو قوه به قلمرو فعل آمده است. غربیها به آسان و مرفه کردن زندگی انسان اهمیت دادند و برای تحقق آن تلاش‌های بسیاری کردند.

غرب ماشین را به خدمت گرفت تا آدمی وقت اضافی برای لذت بردن از زندگی داشته باشد. مؤسسه‌هایی هم پیدا شدند که برای اوقات فراغت و استراحت مردم اسباب لذت بخش و کامیابی و سرگرم‌کننده را ساختند و در اختیار جامعه گذاشتند. بیشتر هم و غم آنان این بود که انسانی که در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و پشت ماشینهای تولید کننده و رفاه‌آور کار می‌کنند و خسته می‌شوند، برای

این که به زندگی امیدوار باشند، از زندگی خود لذت ببرند یا حداقل سرگرم باشند. کسب لذایذ معنوی و رسیدن به آرمانها و کمالها را به خواص و علما و فلاسفه گذاشتند و راههای کسب لذایذ جسمانی را در تمام جنبه‌ها و به کمال فراهم کردند و در اختیار عامه گذاشتند.

البته بنگاههای دیگر که زاییده سیستم سرمایه‌داری و اقتصاد کاپیتالیستی و نظام اجتماعی بورژوازی اند، میدان را برای کسب منافع خود خالی دیدند و خواستند از آب گل آلود ماهی بگیرند. اگر کمپانیها و نهادهای نسبتاً ضروری برای برآوردن نیازهای جسمانی و خواسته‌های حسی و مادی آدمیان تلاش می‌کردند و منافع خود را از این راه به دست می‌آوردند و جزو حواشی نظام اجتماعی بورژوازی محسوب می‌شدند، شرکتها و نهادهایی پیدا شدند که با انواع زرق و برقها و جلوه‌ها و زیورها و جاذبه‌ها و سرگرمیها و شگردهای ماهرانه سعی کردند و سعی می‌کنند که نیازهای مهم و گم شده و خفته را بیدار کنند یا حتی نیازهای کاذب ایجاد کنند یا با انواع تبلیغات القای نیاز به دیگران کنند تا هر چه بیش تر انسانها را نیازمند تولیدات و مصنوعات خود کنند. بدین ترتیب با این عوامل و چه بسا با عوامل و اسباب دیگر انسانها را به سوی اغنا و ارضای حواس ظاهری سوق دادند. حتی در این مورد تا آن جا پیش رفتند که بسیاری از انسانها از یاد بردند که بُعد معنوی و والای دیگری هم در وجود آنان هست. تمام این موارد لوازم و اسباب و عوامل خود را می‌طلبیدند که به بخشی از آنها ماشین می‌گوییم و غربیان برای رسیدن به اهداف خود تمام اینها را ساختند. بر اثر این خواسته‌ها و اهداف و روشها نهادهای، مؤسسه‌ها، کمپانیها، کارتلها، تراستها و شرکتهای زنجیره‌ای ساخته شدند. ماشینهای غول پیکر در عرصه ظاهر گشتند. تأثر و سینما و تلویزیون و نشریات رنگارنگ به میدان آمدند و همه دست به دست هم دادند تا بیش تر انسانها، یعنی نیروی کار، را در چرخه تولید و مصرف و در عرصه لذت‌های حسی سرگرم کنند.

در این میان نباید مرزها را فراموش کرد. تمام غربیان مشمول حکم واحدی نیستند. حداقل در یک نگاه کلی و بسیار ابتدایی مردم جوامع غرب را به چهار دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱- علما و فلاسفه و روان‌شناسان و جامعه‌شناسان و. که با تئوریهای خود به پی‌ریزی فلسفه زندگی کمکهای فراوان کردند.

۲- صاحبان کمپانیها و ماشینهای غول‌پیکر که کارگران را به خدمت می‌گیرند تا هم از بار بی‌کاری جامعه کاسته شود و مردمان بی آب و خاک و ساکن شهر برای سرگرمی و کار و گذران عمر و زندگی دست آویزی داشته باشند و هم بر سرمایه‌های هنگفت خود روز به روز بیش تر بیفزایند. بنگاهها و سازمانهای اجتماعی که فرع کمپانیها و دستگاههای مولد محسوب می‌شوند و وظیفه سرگرم کردن، مشغول ساختن و اغنا و ارضای نیازهای مادی و جسمانی کارگران را به عهده دارند و

همچنین برای جامعه اسباب تفریح و اطلاع رسانی و تبلیغات را فراهم می کنند مانند روزنامه‌ها و مجلات و سینماها و بانکها و مراکز تفریح و عیش و نوش و امثال اینها.

۴- کارگران و کارمندان و بدنه اصلی جامعه که در اصل نیروی کار محسوب می شوند و تمام بنگاهها و قشرهای دیگر فرع و حواشی آن محسوب می شوند حتی اگر در زندگی نقش اصلی را بازی کنند.

آن چه از غرب به ایران رسیده است، بیش از تمام جلوه‌ها و مظاهر تمدن و زندگی غرب، نتایج کارها و فعالیتها و تولیدات گروه سوم است. زودتر از تمام مظاهر تمدن غربی، محصولات اینها به ایران آمده است. اگر قطار، راه آهن، کشتی، هواپیما، خودرو و تلفن در زمان رضا شاه؛ تراکتور، کارخانه و... در زمان محمدرضا شاه به ایران آمده است یعنی از آغاز قرن چهاردهم، تأثر و سینما از زمان ناصرالدین شاه، در اواسط قرن سیزدهم، به ایران آمده است. بعد از آن که اکثر مظاهر تمدن غرب، از محصولات هر چهار گروه غربی- که ذکر آن گذشت- به ایران آمد، محصولات گروه سوم بسیار بیش‌تر و متنوع‌تر از دیگران بود.

پس غربزدگی را نباید بالکل مساوی با ماشین زدگی دانست. ماشین فرع فلسفه زیستی و تمدن و زندگی مغرب زمین است نه اصل آن. یعنی تئوریهای فلسفی و روشهای زیستی و جهان بینی غرب در انتخاب شیوه معیشت، ماشین را ساخته است هر چند طبیعی است که از ماشین هم متأثر شود و در قالب امکانات و محدودیتهای ماشین بگنجد. ایرانیان نیز پیش از این که از غرب ماشین بیاورند، شیفته شیوه معیشتی و نظم زندگی آنان شدند. عباس میرزا، ولی عهد فتحعلیشاه قاجار، از غربیان ماشین نخواست، بلکه خواست مانند آنان ارتش منظم در قالبی خاص تهیه کند. میرزا تقی خان امیر کبیر بیش از سازندگان ماشین غرب، با مستشاران نظامی آنان سرو کار داشت. ناصرالدین شاه از آنان نخواست که برای ایرانیان قطار بفرستند بلکه از روسیه خواست که مانند قزاق، ارتشی منظم برای ایران مهیا کند. در زمان احمد شاه قزاق از مستشاران نیروی استفاده کرد تا از مهندسان سازنده تراکتور. علت اصلی این موضوع البته وجود غول وحشت آور روسیه در همسایگی ایران بود که هرگاه خمیازه می کشید، مشتتش به دهان ایران می خورد. حاصل این که ایران پیش از این که ماشین زده باشد، مطابق نیازهای ملی و کلان و حیاتی خود، «زده» دیگر مظاهر تمدن غرب شده بود از جمله ارتش منظم، بانک، کمپانی دارای سرمایه کلان تا بتواند انحصار تنباکو را بخرد و...

۳- ماشین باعث زوال عقل است: به نظر آل احمد ماشین نه تنها در عرصه روابط بین الملل و در ابعاد اقتصاد و فرهنگ ایجاد وابستگی می کند بلکه در جنبه‌های اخلاقی و انسانی عقل و شعور آدمی را نابود می کند. در این مورد آل احمد به جای بحثهای منطقی، به مباحث عاطفی استناد کرده

است که اثبات آنها به روش منطق چندان آسان نیست. برای رعایت جانب اختصار از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم. خلاصه این که «تا وقتی که تنها مصرف‌کننده/ایم تا وقتی که ماشین را نساخته/ایم، غربزده/ایم. و خوش مزه/این جاست که تازه وقتی که ماشین را ساختیم، ماشین‌زده/خواهیم شد. درست همچون غرب که فریادش از خونسردی تکنولوژی و ماشین به هوا است» (آل احمد، ۱۳۵۶: ۲۹).

۴- غارت رفتن هویت ملی: به نظر او غرب به هر حيله و راه و روشی که باشد، ماشین خود را به شرق می‌فروشد و در مقابل آن مواد خام از شرق می‌برد اما این مواد خام فقط به نفت و سنگ آهن و کائوچو و... منحصر نمی‌شود بلکه اصول عقاید و سنت و فرهنگ و اساطیر و تاریخ و شعر و موسیقی و عوالم معنوی... را از شرق می‌برد و به جای آن مظاهر فرهنگی خود را می‌گذارد (آل احمد، ۱۳۵۶: ۲۲ و ۳۳ و ۸۸)؛

۵- ماشین موجب استعمار و جنگ: اقتضای ماشین یافتن بازار فروش و خرید مواد اولیه است و اقتضای این دو ایجاد روابط با ملل دنیا که گاهی با ظلم و تعدی و جنگ و استعمار همراه است. چنان که اگر هندوستان به تدبیر گاندی راه عاقلانه در پیش نمی‌گرفت و برای خروج از بند استعمار راه جنگ را در پیش می‌گرفت، جنگی عظیم به راه می‌افتاد. اگر گاندی هم مانند روشنفکران ایران غربزده می‌بود بسیار بعید بود که هند بتواند از زیر استعمار انگلیس رها شود. آل احمد از روشنفکران ایرانی در این مورد دل‌پرخونی دارد که با توجه به برخی از آنها در کنار کشور غربزده، به انسان یا به عبارت اختصاصی تر به روشنفکر غربزده اشاره کرده و با توجه به خصال او، فرد انسانی غربزده را تعریف کرده است.

غرب زده کیست

«آدم غربزده، پادر هوا است. ذره گردی است معلق در فضا... با عمق اجتماع و فرهنگ و سنت رابطه‌ها را بریده است... گاهی درس هم خوانده است. فرنگ و آمریکا هم بوده است... پناه برده است به یک نوع ابی‌قوری مآبی عوامانه و منحرف... مقابل هیچ مسأله‌ایو هیچ مشکلی نمی‌تواند وضع بگیرد. مطیع موج حادثه است... همه جا هست. در حزب، در اجتماع، در روزنامه، در حکومت، در کمیسیون فرهنگی، در مجلس، در اتحادیه مقاطعه کاران... یک آدم التقاطی است... در بند تحول اجتماع است و نه در بند مذهب و لا مذهبی... سرش به آخور خودش گرم است... دردسر برای خودش نمی‌تراشد... زن‌صفت (Effemine) است. به خود خیلی می‌رسد... خانه‌اش هر روزی شبیه به یک چیزی است... وفادارترین مصرف‌کننده مصنوعات غربی است... چشم به دست و دهان غرب است... کاری ندارد که در... شرق چه می‌گذرد...» (آل احمد، ۱۳۵۶: ۱۴۱-۱۵۵ و ۲۱۶-۲۱۷).

وی همه بدبختیهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ایران را در روزگار خود، از غربزدگان می‌داند. به نظر او «در این دوران تحول ما محتاج به آدمهایی هستیم با شخصیت و تخصص و تندرو و اصولی» (آل احمد، ۱۳۵۶: ۲۱۷)، آدمی که پیامی داشته باشد. آدمی «نمی‌تواند پیامی داشته باشد مگر آن که همه تصویرها را که از جهان و پدیده‌های آن دارد در تاریک‌خانه ذهن کنار هم بگذارد. نظام گونه‌ای میان آنها بینگارد. شیوه‌های بالش زندگی و بایسته‌های آن را بداند و در پرتو مهری که به زندگی و انسان می‌ورزد، داوری خود را چون پیام یا رسالتی به همگان بفرستد» (وٹوقی، ۱۳۶۴: ۳۰). از دیگر لوازم داشتن شخصیت داشتن حساسیت به حوادث و وقایع و مسائل روز است. مسأله روز ایران وابستگی فرهنگی، سست شدن مبانی اعتقادی و ضعف اقتصادی است. پس روشنفکر مسؤول باید از فقر، بی سوادی، فرنگی مآبی، تقلید، فرصت طلبی، قلم به مزدی، فروش نفت به ثمن بخس و عموماً با مظاهر و عوامل غربزدگی مبارزه کند و در مبارزه شرط جهاد به جای آورد. به نظر او شخصیت ایرانی را مجموعه عوامل فرهنگی متعلق به این جامعه می‌سازد. از جمله مذهب، زبان، ادبیات، اساطیر و... پس باید در حفظ و تعمیق اینها جد بلیغ به کار گرفت (آل احمد، ۱۳۵۷: ۱۶۴). اگر هر ایرانی بنفسه چنین نباشد، آفتهای زیادی دامن او را می‌گیرد که همگی از غربزدگی نشأت می‌کنند.

تبعات غربزدگی

۱- هرهری مذهب شدن جوانان: عامل اصلی و اولیه و عمده غربزده شدن، ماشین زده شدن است. گرفتاری در فرهنگ ماشینیزم و وابستگی به آن در کنار تبعات و آثار فراوان و مضر به حال اصالتها و بنیانهای ملی و فرهنگی، شهرنشین کردن روستاها است. بر اثر این قدم نا میمون مردم اعتقادات سنتی را که مبنای فرهنگ ملی است، از دست می‌دهند و در زندگی پادروایی به سر می‌برند. آن گاه سستی مذهب، لامذهبی، هرهری مذهب شدن و دم غنیمتی و فرصت طلبی پیش می‌آید. وقتی که این بیماری به لایه جوان جامعه سرایت کند، فساد و درماندگی جامعه را فرا می‌گیرد (آل احمد، ۱۳۵۶: ۱۰۵).

۲- سست شدن زمینه‌های فرهنگی و فکری و اعتقادی جامعه: در زندگی سیاسی و اجتماعی اعتقاد مذهبی را محکم ترین مبنا و نردبان سیاست می‌داند (آل احمد، ۱۳۵۷: ش: ۲۲۵). اعتقادات دینی موجب اتحاد امم معتقد شده، آنان را از افتادن در دامهای متعدد استعماری محفوظ می‌دارد (آل احمد، ۱۳۵۶: ۳۰-۳۲) دین نه تنها سد شکست ناپذیری در مقابل نفوذ استعمار است بلکه سلاح برنده‌ای است علیه ظلم، به شرطی که از آن در مجرای صحیح استفاده شود (همان: ۱۱۱)

مثلاً به زانو در آمدن قدرتهای مخالف ملی شدن صنعت نفت، از قوه ناشناخته مذهب بود (همان: ۱۰۷). در کشورهای ضعیف از تدابیر شوم عوامل استعمار دستگاه حاکم از دین و در نتیجه از مردم دور می افتد و حاصل آن جز سرسپردگی به استعمار و متعاقب آن جز سقوط نیست. به علت مخالفت طبقه حاکم با قشر روحانیان و دخالتهای فتنه برانگیزانه استعمار، او خود را از ایام جوانی مواجه با تشتت فرهنگی در ایران می بیند (همان: ۵۲). با توجه به آراء و عقایدی که ابراز می کند، نشان می دهد که درد دین دارد علی الخصوص که از «ایسم» ها گریزان است. چون از تقابل مارکسیسم با امپریالیسم در ایران، در طول تاریخ دیده است جز دودی که به چشم ایرانی می رود، حاصلی نیست. بعد از انشعاب از حزب توده (۱۳۲۶) به همان اندازه که ضد مارکسیسم است، ضد امپریالیسم هم هست. تمام بدبختیها و ضعفهای حاصل از غربزدگی را نتیجه گسترش امپریالیسم در حوزه های سیاسی و اقتصادی می داند (پویان ۱۳۶۴: ۱۱۴ و ۱۱۵). کمونیسم را «خر رنگ کن بزرگ قرن بیستم» می بیند (آل احمد، ۱۳۵۶: ۲۵ و خدیو جم، ۱۳۶۴: ۳۲۶). پس قدرت منسجمی که در بازوی مرد کوچه جمع است، تنها از طریق مذهب آزاد می شود. مذهب تنها حکومت پنهان مقتدر، شکست ناپذیر و با قدرت بی انتهایی است که فریب در آن متصور نیست. در سال ۱۳۴۶ اذعان می کند که «در مقابل هجوم مکانیسم غرب... به یک چیزی بچسبیم. شاید بتوانیم خودمان را حفظ کنیم». غرضش این است که اسلام را مستمسک قرار دهیم (۱۳۵۷: ۱۶۳-۱۶۴). از میان مذاهب اسلامی، مذهب تشیع را به دلیل وجود جوهر پیش رفته و فرسودگی ناپذیر و نهضت آفرین انتظار، مذهبی بایسته و شایسته برای اداره جهان یا حداقل مدیریت جوامع روشنفکری و کشورهای مسلمان می داند که شیعیان منتظر همواره با جنبشهای بی انتها نه تنها با عمل ظلم در می افتند بلکه در زمان غیبت امام عصر هر حکومتی را نامشروع تلقی می کنند یعنی همان که شرط اول روشنفکری است، مگر این که اسوه عدل و انصاف باشد. بدین جهت کوره جنگ عدل و ظلم هرگز خاموش نمی شود.

۳- بی بند و باری زنان و از هم پاشیده شدن شیرازه خانواده: «از واجبات غربزدگی آزادی دادن به زنان است... زن را که حافظ سنت و خانواده و نسل و خون است، به ولنگاری کشیده ایم. به کوچه آورده ایم. به خودنمایی و بی بند و باری واداشته ایم که سر و رو را صفا بدهد و هر روز ریخت یک مد تازه را به خود ببندد و ول بگردد» و هیچ کاری و مسؤولیتی و شخصیتی در اجتماع نداشته باشد (آل احمد، ۱۳۵۶: ۱۰۱-۱۰۲). البته تبعات غربزدگی در آثار آل احمد بیشتر از اینها است که ذکر شد. هم برای رعایت جانب اختصار و هم برای رعایت تناسب موضوع این نوشته، به مواردی اشاره کردیم که برای تحلیل داستان کوتاه «دید و بازدید عید» ضرورت دارند.

علل غربزدگی

آل احمد برای غربزده شدن ایران چند علت ذکر کرده است از جمله ترس غریبان از قدرت اسلام در قرن شش هجری (دوازده میلادی) و واکنش عاقلانه در مقابل آن، عاقل ماندن راه ابریشم و نفت را. اما آن چه با این موضوع مناسبت دارد غربزده شدن روشنفکران است که با مذهب در افتادند و قدرت ایستادگی حاصل از مذهب را از مردم گرفتند تا راه برای سلطه غرب هموار شد. روحانیون نیز به راه خود رفتند و مردم بلاتکلیف و پا در هوا ماندند (همان: ۷۸، ۸۰ و ۸۱) و این هر دو در داستان مورد بحث انعکاس روشن یافته است.

برای آشنایی با سبک نویسندگی آل احمد به این نکته هم باید توجه کرد که وی اعتقاد دارد باید هر کس به محیط و زندگی خود حساس باشد و محاسن و معایب عصر خود را با بصیرت تمام ببیند و گزارش کند. خود چنان تحت تأثیر تحولات رضاشاهی در ایام نوجوانی خویش است که تا آخر عمر نمی تواند خود را از این تأثر برهاند و بخش قابل توجهی از مطالعات و افکار و آثار خود را به گزارش دوران حاکمیت رضاشاه اختصاص می دهد. نوشته های او دو دسته اند. دسته اول داستانهای او هستند که در حقیقت گزارش احوال و اوضاع زمان و مکان او محسوب می شوند. دسته دوم تئوریهای اجتماعی او هستند. در داستانها در مورد موضوعات مختلف زمان اعم از شیوه انتخاب نمایندگان مجلس تا انتخاب مدیر و معلم و تا قضیه اصلاحات ارضی اظهار نظر کرده است. باید گفت تأثراتی را که در دوره حکومت رضاشاه پذیرفته، در اواخر عمر کوتاه خود بروز می دهد و آرای خود را بازبینی می کند. در ایام نوجوانی که مصادف با حکومت رضاشاه است، آرا و افکار خود را متضاد با تجربیات اجتماعی و فرهنگی و سنتی و مذهبی در می یابد. بیش از این که با برنامه های تحولاتی رضاشاه، خصوصاً در زمینه مذهب مخالفت کند، عقاید و باورهای خانوادگی و رسوم فرهنگی و مذهبی جامعه را بازبینی می کند و به نیروی قلم در صدد اصلاحاتی بر می آید. می توان گفت که این توجه خاص، از بحران شدیدی نشأت می کند که از برخورد عقاید پدرش با تحولات اجتماعی مطلوب دستگاه حاکم، خصوصاً در خانواده پدر او، به وجود آمده است. نتیجه عملی این تأثیرات فعالیت های اجتماعی مانند پیوستن به حزب توده (۱۳۲۳) است که در آن زمان پرچم دار اصلاحات بود؛ اصلاحاتی که بیش از همه چیز اصلاح در سنتها و اعتقادات و باورهای مردمی را به یاد می آورد.

از جریانات و مسائل برجسته عصر رضاشاه که در داستان مورد بحث انعکاس یافته اند به دو مورد اشاره می کنیم تا تحلیل داستان به واقعیت نزدیک تر باشد: *هشت سال پیش از تاجگذاری رضاشاه*، در سال ۱۹۱۷ م، *انقلابی پر شور و تازه نفس که وعده بهشت به مردمان جهان، خصوصاً به توده مردم و طبقات رنجبر می داد در کشور همسایه شمالی ایران اتفاق افتاد. مبنای این انقلاب عقاید*

کمونیستی مارکس بود که طراح یک آرمان شهر کارگری بدون طبقه بر محور عدل و انصاف و رفاه بود. نویسندگانی چون و.آ.گورکویازین و هم مکتبهای او معتقد بودند که کودتای ایران نشانه یک تحول بزرگ در تاریخ ایران است و به وسیله این کودتا ایران از یک کشور نیمه فئودالی به صورت یک کشور نیمه بورژوا تبدیل می‌گردد و به راه ترقی می‌افتد» (پسیان - معتمد، ۱۳۸۵: ۳۵۴).

عقاید مارکس علاوه بر این که وعده آرمان شهر دارای سوايق طولانی در افکار و آمال ملل شرق و غرب در آن بود، دشمن سرسخت استعمار و «تولید کاپیتالیستی» بود. به نظر مارکس تولید کاپیتالیستی به علت ایجاد طبقات ناهماهنگ در جامعه و استلزام استعمار ملل عقب مانده، مطرود است و روزی از بین خواهد رفت و سیستم اقتصادی سوسیالیستی باید از بین رفتن آن را شتاب دهد. به نظر او تولید کاپیتالیستی نظم طبیعی جامعه را بر هم می‌زند و آشفته‌گی فرهنگی ایجاد می‌کند (در این مورد، رک بشیریه، ۱۳۷۳: ۱۸ و مارکس، ۱۳۸۷: ۹۱).

یکی دیگر از جریانهای مهم عصر رضاشاه ایجاد و پی گیری تغییرات ملموس در شعائر مذهبی و سنتی جامعه بود که از حواشی عملی آن برنامه معروف به اتحاد شکل لباس مردان بود که تغییر جامه روحانیت و کشف حجاب زنان نیز جزو آن محسوب می‌شد. این جریان صرف نظر از دیگر عوامل، کافی بود که مخالفت روحانیان را برانگیزد. در واقع روحانیان نیز مانند سران قبایل و زمین‌داران بزرگ، در صفوف مخالفان رضاشاه بودند و او را که انتخاب شده «از جانب انگلیسیها» می‌دانستند (رک. پسیان - معتمد، ۱۳۸۵: ۲۲۷ و ۳۹۲) لایق حکومت نمی‌دانستند.

بعد از رضاشاه جاذبه‌های فعالیتهای اجتماعی و سیاسی ایجاب می‌کرد که تحصیل کردگان خود را در تعیین سرنوشت کشور دخیل تلقی کنند بنابراین «سالهای ۲۰ به بعد سالهایی بودند که طبعاً یک جوان تحصیل کرده نمی‌توانست خود را از مسائل سیاسی کنار بکشد. رهایی از خفقان شانزده ساله، شرکت در فعالیتهای سیاسی و عضویت در حزب توده را برای جوانان و روشنفکران به امری رایج تبدیل کرده بود» (پویان، ۱۳۶۴: ۱۱۰). این هر دو مورد در داستان مورد بحث به تلویح انعکاس یافته اند.

به دو نکته قبلی باید این انگیزه را هم افزود که از طرفی جنبشهای کمونیستی شوروی که ماتریالیسم را به جای اعتقادات مبتنی بر ایمانهای متافیزیکی تبلیغ می‌کرد و از طرف دیگر ترقیات صنعتی هوش ربا و زرق و برقهای زندگی که بیش از تمام قوای فکری و عقلانی، بر جذب و جلب حواس ظاهری و لذت‌های حسی متکی بود، مجموعاً در زندگی ایرانی جا را برای تفکرات و اعتقادات و باورهای سنتی تنگ می‌کرد.

در این میان روشنفکران و جامعه تحصیل کرده که عموماً تحصیل علم و آگاهی را در کنار نهادها و صنوعات و ره آوردهای مدنی غرب لمس کرده بودند، بیش از دیگر طبقات جامعه شیفته غرب شدند. اگر شیفتگی یا علاقه یا حتی توجه مردم عادی، به غرب تنها به دلیل جاذبه‌های موجود و ملموس ناظر بر لذتهای حسی مصنوعات و زندگی غربی بود، علاقه روشنفکران به غرب به طریق اولی مضاعف بود چون ناخرسند بودن از وضع موجود که شرط اول روشنفکری و از ویژگیهای روشنفکران است، ایجاب می‌کرد که این قشر با وضع موجود اعتقادات و باورها و سنتهای اجتماعی مردم اگر نه از در عناد لااقل از در بی‌اعتنایی وارد شوند و حتی غالباً تصور می‌کردند که اگر مردم از سنن موجود خود تخلی کنند و به اصطلاح متجدد و متحلی به فرهنگ کشورهای متمدن شوند، می‌توانند مانند ملل متمدن در رفاه و بهداشت و آزادی و دانش و علم زندگی کنند. چنان که دو تن از روشنفکران این عصر، احمد فردید و احسان نراقی اعتراف کرده اند که شیفته غرب شده بودند. نراقی در این مورد به صراحت گفته: «من هم در آغاز جوانی مثل همه جوانانی که در آن زمان با غرب آشنا می‌شدند، شیفته پیش رفتهای علمی غرب شدم» (نراقی، ۱۳۵۷: ۴۹).

احمد فردید هم که در کودکی دانشهای مقدماتی معقول و منقول را در حوزه‌های علوم دینی در یزد خوانده بود، اعتراف کرده است که آشنایی با علمای غربی ریشه‌های دین را در من خشکاند. گستاو لوبون «مرا هم مفتون خود کرد و به سوی خود کشید. باری کسی که قرار بود مجتهد شود، حالا می‌خواست متجدد از آب در آید... بعد غرب مرا کشید... آری غرب مرا زد، مثل صاعقه و این صاعقه نابه هنگام درخت اعتقاداتم را از ریشه سوزانید... باورها آتش گرفت و من در میان شعله‌های بی‌امان برشته شدم» (هاشمی، ۱۳۸۶: ۲۹).

روشنفکران تنها شیفته غرب نشدند بلکه روی دیگر سکه شیفتگی، مخالفت آنان با اصالت‌های ملی و سنن قومی بود. احسان نراقی در مورد غالب روشنفکران، در این مورد چنین اظهار نظر کرده است: «متولیان روشنفکری می‌خواستند میدان تفکر ملت را زیر سلطه فکری خود داشته باشند و همه کالاهای فکری خود را شخصاً به بازارهای این میدان وارد کنند... اینان به هیچ طرز تفکری که ریشه در این آب و خاک داشته باشد، مجال نشو و نما نمی‌دادند... هر نوشته چرند مزخرفی را که از فرهنگ غرب صادر می‌شد ترجمه [می‌کردند] و به خورد جوانان مملکت [می‌دادند]... در مورد واردات فکری از غرب یک حالت انفعالی در کار بود. ولی کافی بود که کسی پیدا شود و بخواهد اندیشه‌ای ملی و احساسی اصیل را عرضه کند، آن وقت بود که پاسداران خاموشی [= این روشنفکران] ناگهان به خود می‌آمدند، شمشیرها را از نیام بیرون می‌آوردند و به جان آن ملعون می‌افتادند...» (نراقی، ۱۳۵۷: ۲۵-۲۶).

البته در این اظهارنظر، سخن نراقی بیش از دیگر روشنفکران متوجه حزب توده است چون به نظر او این حزب افکار را طبقه بندی می کرد و به هیچ فکری حق آزادی و استقلال قائل نبود و به نظر اعضای این حزب « هر فکری لزوماً در خطی خاص پیش می رود؛ همه اندیشه ها طبقاتی اند؛ هیچ فکری نیست که در مسیر منافع طبقه ای خاص حرکت نکند؛ هر اندیشه ای لزوماً مدافع یک طبقه و بر ضد طبقه دیگر است؛ هیچ اندیشه ای بیرون از طبقه نمی تواند شکل بگیرد. این یکسان نگری، این رابطه دیدن میان طرز تفکر افراد از یک طرف و موقعیت اجتماعی آنان از طرف دیگر واقعاً یک پدیده استالینی است. و حزب توده این میراث استالینی را پذیرفته بود. حزب توده مابین افکار و موضع طبقاتی آنان نوعی علیت مکانیکی و خشن می دید» (همان: ۳۱-۳۲).

مقصود وی از استالینیسم به راه افتادن یک جریان فکری انقلابی پس از استالین است که مساوی با رفت و روب تمام اندیشه های قومی و سرکوب اندیشه ها و طرح های نو بود. به نظر او «ایرادی که بر استالینیسم وارد است این است که این طرز تفکر برای تحقق یافتن یک انقلاب جهانی از نشو و نمای هر گونه تفکر اصیل ملی جلوگیری می کرد. امروز البته خیلی از روشنفکران آرزوی انقلاب جهانی را به دست فراموشی سپرده اند ولی اینان نیز هنوز بعضی عادات استالینی [مانند سرکوب فکر اصیل ملی و فکر نو و افترا بستن به مخالفان فکری خود] که از تمام سنت های فرهنگی ما به دور است، در طرز تفکر خود حفظ کرده اند. [مثلاً]... به همان آسانی که افراد در قرون وسطی از کلیسا طرد می شدند، حزب توده نیز هر یک از اعضای خود را که کوچک ترین نشانه ای از مخالفت فکری در او می دید، از خود طرد می کرد. مطرودان در نظر اعضای وفادار حزب نجس شمرده می شدند... سنتی که استالین پایه گذار آن بود، بسیاری از روشنفکران ما را به پاسداران وادی خاموشان (= کسانی که با شیفتگی در مقابل غرب، به متفکران وطنی خود می تازند) تبدیل کرده است» (همان: ۲۷ و ۳۲).

آل احمد در چنین محیط فکری و سیاسی و اجتماعی دوران اوج جوانی خود را که مصادف با ایام احساس کبر و استقلال لازمۀ جوانی است، طی می کرد. او از خانواده ای کاملاً مذهبی و پای بند به عرفها و سنن اجتماعی منبعث از اعتقادات اسلامی برخاسته بود. خانواده ای پدر سالار که در رأس آن مردی روحانی شیعی مسلمان با اعتقادات راسخ به احکام اسلام و تفکر سازش ناپذیر شیعی قرار داشت. پابندی او بنیادی، اعتقادی و از صمیم قلب و صریح و استوار بود تا آن جا که دوست داشت اولاد ذکور خود را به زی روحانیت در آورد و به ادامه احکام اسلام خدمت کند. در این اعتقاد چنان صادق و استوار بود که از کل اسباب معاش که موجب تسامح با حاکم جایر می شد، چشم پوشید تا در مقابل حکومتی که با مفاد تبلیغات اعتقادی او عناد دارد، از در سازش وارد نشود. این اختلاف نظر و شاید هم اختلاف عقیده پدر و فرزند به بریدن آل احمد از خانواده و تنها زیستن منجر شد.

آل احمد که از بحران فکری و اعتقادی حاکم بر خانواده گریخت، در جامعه قهراً دنبال دو نوع پناهگاه می‌گشت. نوع اول پناهگاه فکری بود. او که از تعلیمات خانوادگی و سنن و باورهای بیست ساله خود دست بر می‌داشت، بایست تفکرات یا تعلیمات یا حداقل گرایشهای فکری دیگری را مبنای حیات فکری و معنوی خود قرار می‌داد. در این زمان حزب توده متری ترین افکار و آمال را تبلیغ می‌کرد و از هوشیاری مبلغان این حزب، این تبلیغات و تعلیمات و آمال با طبع اکثر جوانان تندرو و مخالف حکومت و جویای یک جریان فکری متری متری سازگاری داشت. پناهگاه دوم آن که جای اعضای خانواده را تا حدودی پر کند. در این میان چه چیزی بهتر از جمع دوستان و هم فکران و هم حزبیهای کما بیش هم سن و سال که هم به زد و خورد و صیقل دادن افکار خود مشغول می‌شدند و هم تشخیص اجتماعی به دست می‌آوردند و هم به سوی آمالی متری و انسانی و دارای وجوه امتیاز حرکت می‌کردند.

با این شرایط حاکم، طبیعی بود که آل احمد جذب حزب توده شود. با توجه به این شرایط نمی‌توان گفت که او راه خود را کاملاً اختیاری برگزید بلکه حداقل جبر زمان و جامعه راهی را در پیش پای او گذاشت که از دیگر راه‌ها بهتر به نظر می‌رسید و برای جوانی مانند آل احمد فریبندگی خاص داشت.

آل احمد ذاتاً انسانی صادق، صریح، منتقد، مخالف با وضع موجود (هر چه باشد)، هوشیار، کوشا و عجل بود. او به سائقه صدافتی که در ذات خود داشت و تصور می‌کرد که دیگران نیز باید صادق و بی غرض باشند، خود را کاملاً در خدمت اهداف حزب که مدعی نجات بخشی توده بود قرار داد. معمولاً اهداف حزب با سخن پیش می‌رود. بدین جهت او قلم به دست گرفت تا در رسیدن به آن سهمی داشته باشد. البته ذاتاً کسی نبود که به سهم اندک قانع باشد. در نتیجه داستانهای کوتاه مجموعه «دید و بازدید» را در سال ۱۳۲۴ منتشر کرد.

پیش از ورود به بررسی این داستان به این نکته باید اشاره کرد. او در عالم نویسندگی خود را به حق، چنین معرفی کرده: «من اهل صراحتم. گاهی آدم پناه می‌برد به این قر و اطفار(کذا، ظاهراً اطوار) نویسندگی یعنی تکنیک و از این حقه بازیها» (آل احمد، ۱۳۵۷ش: ۱۰۱). همین سخن را به عبارت دیگر به مصاحبه کننده‌ای گفته: «من نمی‌خواهم خودم را به داربست تفنن و تخیل و فرار از این صراحت وقایع که دیگر به وقاحت کشیده به صلابه بکشم» (آل احمد، ۱۳۵۷ک: ۱۰) (برادرش نیز در این مورد گفته است: «تمام نوشته‌های جلال حدیث نفس است» آل احمد، ۱۳۷۶: ۳۱۴).

هم‌چنین او معتقد بود هر روز باید درباره حوادث آن روز قضاوت کرد. نمی‌توان صد سال به انتظار نشست و آن گاه در مورد چیزی قضاوت کرد. «به انتظار گذر چنین صد سالی نشستن یعنی

حق قضاوت را از تو که یکی از چشندگان این دست پخت روزگاری، گرفتن و همین حق را به ناز پرورده صد سال زیر لحاف گرم تاریخ خوابیده دادن... اگر من نگویم از این آش دهانم سوخت که بداند که بر سر این سفره بلا چه بر ما رفته است [اگر وقایع روز را] در ساعت دیدی، مردی و بردی» (آل احمد، ۱۳۵۷ش: ۶).

سیمین دانشور، همسر آل احمد، دو مورد از خصال او را حادثه جویی و صراحت او در نوشته‌هایش ذکر کرده؛ یعنی چیزی که به آسانی از آثار وی قابل استنباط است. به نظر او «جلال خیلی شبیه نوشته‌هایش است...» زندگی جلال را می‌توان این طور خلاصه کرد: به ماجرا یا حادثه‌ای پناه بردن، از آن سرخوردن و رها کردنش که خود غالباً به حادثه‌ای انجامیده است، به خلق حادثه‌ای تازه یا به استقبال ماجرای نو شتافتن... در قرن بیستم قهرمان آثار ادبی نه مجنون است و نه رستم... اینک قهرمانهای آثار ادبی او همه گروه‌های مردم و مخصوصاً مردم کوچه و بازار هستند یا غالباً به جای آنها خود نویسنده است... این است که جلال شرح ماجرا را به آثارش بسنده کرده است... سیاست بارها او را به خود خوانده است، و با آن که یک بار بوسیدش و کنارش گذاشت اما چون سکوت علامت رضاست، هرگز نتوانسته است در برابر عدوان سکوت کند و نادیده انگاردش... قهرمانهای داستانهایش را غالباً دیده‌ام و می‌شناسم» (دانشور، ۱۳۶۴: ۸۱-۸۳).

نخستین مجموعه داستانی آل احمد، دیدو بازدید، اسفند ۱۳۲۴ به منظور قضاوت در مورد حوادث روزگار چاپ و منتشر شده است. این کتاب «مجموعه ده قصه کوتاه و به قطع وزیری، حدود ۱۶۰ صفحه، با دیدی انتقادی و طنزی خام و نثری تازه کار... منتشر شده است. غالب قصه‌های کوتاه آن مثل «دید و بازدید عید»، «زیارت»، «دو مرده» در مجله سخن بین سالهای ۲۲ تا ۲۴ چاپ شده بود»^۳ (آل احمد، ۱۳۷۶: ۱۹۵-۱۹۶).

داستانهای این مجموعه، در مراحل اولیه هنر داستان نویسی سیر می‌کنند. به عبارت دیگر نویسنده در بند آن نیست که تمام ظرایف و دقایق و پیچ و خمها و شرایط هنر داستان نویسی را در نوشته‌های خود به کار بندد یا مراعات کند. بلکه در غالب داستانها با معرفی شخصیت اصلی داستان در کوتاه ترین شکل ممکن، برای آشنا کردن خواننده با محیط و راوی و اصل مسأله و موضوع، بلافاصله وارد بدنه اصلی داستان می‌شود که بدون گره افکنی و ایجاد فراز و فرود ناظر بر منطق داستان نویسی، مسلسل ماجراها را بازگو کند. قصد اصلی او از این شیوه درگیر کردن صریح و مستقیم خواننده با مسائل موجود در جامعه است؛ مسائلی که نویسنده با آنها درگیر است و می‌خواهد خوانندگان را با خود همدانستان کند تا شاید راه حلی برای این مسائل پیدا شود.

بدین ترتیب مشخص می‌شود که داستان نویسی برای او هدف غایی نیست و گویا نمی‌خواهد خود را داستان نویس معرفی و مطرح کند بلکه بیش از آن، می‌خواهد خود را جامعه شناس، تئوری پرداز مسائل اجتماعی، هنرمند متعهد و صاحب رسالت و روشنفکری حساس، هوشیار، بینا، متعهد، خدمت گزار مردم و مصلح و بیش از آن منتقد اجتماعی مطرح کند. ظاهراً عمدتاً به همین دلیل است که داستانهای او کم تر با تمثیل و استعاره و رمز تأویل بردار و گاهی گمراه کننده است و با محافظه کاری آمیزش ندارد و صریح و پوست کنده و تند است و جلب توجه مستقیم خواننده هدف آن است.

نتیجه منطقی این شیوه داستان نگاری یا به عبارت دیگر گزارش داستانی، این است که بدنه داستان، صرف نظر از مقدمه بسیار کوتاهی که به آرایش صحنه و نشان دادن محیط و موقعیت شخصیت و راوی تعلق دارد، از دو قسمت تشکیل می‌شود. قسمت اصلی روایت یا «داستان» داستان است و قسمت دوم که در بطن قسمت اول پرورده می‌شد اما تفاوت آن با «داستان» داستان کاملاً آشکار است، بخش «گزارش گونگی» داستان را تشکیل می‌دهد. در این قسمت نویسنده دخالت آشکار و مستقیم دارد و در گفتار شخصیت یا راوی داستان، زبان و بیان و نفوذ و یا حداقل تلقین نویسنده را می‌بینیم. در این قسمت نویسنده مانند خبرنگاری که از بُعدی خاص و با بینشی مشخص و قالبی از دید انتقادی به جامعه می‌نگرد و نقصها و مشکلات و عیبه‌ها و زشتیها و ناپسندها را استنباط و تأویل و تفسیر می‌کند و به نمایش می‌گذارد، نکته‌ها و سخنانی را مطرح می‌کند و واقعیات موجود را در معرض نقد و نظر و دقت و تأمل قرار می‌دهد. این جاست که سخن آل احمد که: «باید اهل صراحت بود و در مورد حوادث هر روز همان روز قضاوت کرد» تحقق پیدا می‌کند. خواننده او را عامل به افکار و سخنان خود می‌بیند و او را نویسنده‌ای صادق و صریح و هوشیار می‌یابد، هر چند در بینش و گزینش او جهت‌گیریها و گرایشها و تعهدات خاص را مشاهده می‌کند.

دید و بازدید عید (تاریخ نشر ۱۳۲۴)

موضوع این داستان کوتاه گزارش چند مجلس دید و بازدید است. یکی از زاویه دید یک دانشجو است که به دیدار استاد خود رفته است. در این مجلس استاد دانشگاه، نماینده مجلس شورا، مدیر یک مجله، یک بازرگان، یک شاعر، کفیل وزارت دارایی، یک وزیر و چند دانشجو حضور دارند. بحث اصلی نقد کارهای دولت و علل و موانع لزوم حمایت از هیات دولت است. دیگری دیدار عید یک جوان از پیرزن خویشاوند خویش است. در این دیدار اشاره به جنگ جهانی تنها موضوع مربوط به

جهان است، باقی وضعیت سخت زندگی یک پیرزن و وصف تنقلاات سنتی ایرانی در خانه همان پیرزن است.

سومی دیدار از نوع متجدد آن است. کارمندی به ضرورت محیط کار و از ترس- و به اکراه- به دیدار رئیس خود می رود و از این که می شنود که او پیشاپیش از عنایت دوستان طالب دیدار سپاس گزاری کرده و آن را در روزنامه به اعلان گذاشته و عذر خواسته است، سخت شادمان می شود. دیدار چهارم، دیدار از مجلس یک روحانی محترم و مورد توجه است که مردم حضور خود در مجلس او را جزو افتخارات زندگی خود حساب می کنند. در این مجلس آن چه برجسته است، دعاها و احوال پرسپها و محاورات با عبارات عربی است که از عامه تا خاصه همه سعی می کنند با جملات و عبارات عربی ابراز احساسات کنند و موضوع برجسته دوم «آب دعا» در ظرف خاصی است که حاکی از اشرافیت است، هر چند اشرافیت از نوع رایج آن در مجلس یک روحانی. البته دیگر تزیینات سفره عید نیز بوی اشرافیت روحانیت و تأثیر فرهنگ عربی- اسلامی می دهند. قصد نویسنده بیش تر بر نمایش باورهای حاکم بر اذهان و زندگی کسانی که با این گونه مجالس ارتباط دارند، متمرکز است.^۴ دیدار بعدی در اتوبوس شاه عبدالعظیم اتفاق می افتد که فرصتی برای نویسنده ایجاد می شود تا تعدادی از اقشار مردم و لباسها و ظواهر آنان و خصوصاً زنی را که در میان رانندگان معروف است، وصف کند. در این بخش کمبود اتوبوس، نبود نظم در سوار شدن به آن و سرگردان شدن تعدادی از زنان بر اثر آزادیها صوری که به زنان داده اند، مطرح شده است.

نویسنده به بهانه این داستان از نکات زیر سخن به میان آورده: برگزاری مهمانی با اسباب و اثاث و شیرینیهای خارجی و آداب و رسوم فرنگی در خانههای استادان دانشگاهها؛ وجود مجلات تبلیغاتی (و به قول آل احمد در آثار بعدیش، رنگین نامههای غریزه) در میان کتابهای استاد؛ ورود اصطلاحات بیگانه از زبان وکلای مجلس شورا به قلمرو زبان فارسی؛ محافظه کاری وکلای مجلس و در مقابل گرفتن حق السکوت از دولت؛ ضعف دولت در مقابل سفارتهای دول خارجی؛ فحاشی مجلات؛ تسلیح عشایر از سوی دول خارج. غرض مشروح نویسنده این است که استادان دانشگاهها از سنتهای ملی و محلی بریده اند و در آداب و رسوم و مبانی فرهنگی به غربیان تشبه می کنند. در کنار اینها ارکان حکومت اعم از منتخبان مردم و منتصبان مراکز قدرت سیاسی و نمایندگان فرهنگی جامعه از جمله مدیران روزنامهها و مجلات که اصولاً باید محافظان سنن فرهنگی و فرهنگ سنتی و منافع ملی و عمومی و مدافعان جبهه اصلتهای قومی و ملی باشند، درست برخلاف وظایف اصولی خود به صف دشمنان اصلتهای قومی و ملی، یعنی به جبهه غربیان و استعمارگران پیوسته اند و عملاً آب در آسیاب دشمن می ریزند. آنگاه وظیفه روشنفکران متعهد به حفظ اصلتهای ملی این است که در مقابل

اینها ایستادگی کنند و خفایای فکری اینها را بر مردم روشن کنند. ظاهراً بخشی از قصد آل احمد از نوشتن این داستان این است. روحانیان نیز باید همدستان با روشنفکران متعهد به حفظ اصالت‌های ملی، در مقابل تهاجم فرهنگ و استعمار بیگانگان بایستند و محافظ اصالت‌های ملی باشند و به جای تبلیغ خرافات و تمهید مقدمات مردم فریبی، به اصلاح نقصها بکوشند. اما برخلاف انتظار نویسنده، آنان نیز در جبهه‌ای دیگر دستگاه و تشکیلات خود را گسترده اند و به گونه‌ای دیگر به استعمار فریب مردم مشغولند و پیروان خاص خود را دارند و به جای درد دین و مردم، درد حفظ و گسترش اسباب اشرافیت خود را دارند و از این بابت استعمار اینها کم از استعمار بیگانگان نیست حال آن که انتظار نویسنده از روشنفکران و روحانیان چیز دیگری است. روشنفکران و تحصیل کردگان علوم معاصر در دامن فرهنگ غرب و علمای دین در بند خرافات و در دامن فرهنگ عرب افتاده اند و هر دو گروه مردم ایران و اصالت‌های ملی و فرهنگی آنان را به کلی از یاد برده اند. به هر حال این به نفع استعمار است. چون مردم بی راهنما می‌مانند و مطابق خواست استعمار غرب به مصرف کنندگان بی دریغ مصنوعات غرب و در نتیجه به بندگان ماشین تبدیل می‌شوند.

در این داستان همچنین به عادات اجتماعی زیر اشاره می‌کند: تفاوت نسل جدید و قدیم؛ جنگ جهانی؛ وجود عشق زیارت کربلا در دل همگان؛ کثرت زائران ایرانی که به کربلا می‌روند؛ وجود خرافات در میان روحانیان؛ اختلاف شدید روحانیان با غرب زدگان؛ وجود سکه‌ی صاحب الزمان در جامعه؛ دست بوسی از روحانیان محترم؛ کمبود اتوبوس در شهر؛ فراوانی زائران مکانهای مقدس؛ عادات مردم ایران در عید نوروز. غرض این است که نسل جدید و تحصیل کرده که روشنفکران از میان آنان برخاسته اند، راه خود را از توده مردم جدا کرده و از سنتها و فرهنگ و اصالت‌های ملی و تا حدودی از باورهای دینی مرسوم بریده اند و راه رسیدن به فرهنگ و تمدن غربی را در پیش گرفته‌اند. بدین جهت بین نسل جدید و قدیم فاصله افتاده است. با از دست رفتن قدرت جمعی حکومت در دست مهاجمان بیگانه عاجز مانده است. از طرف دیگر توده مردم با احساس این که راه حکومت از زندگی آنان دور است، به توجه به اهل بیت رو آورده اند و به زیارت اماکن مقدس دل بسته اند. حتی در مقابل سکه‌های حکومت، سکه به نام امام عصر زده اند و برخلاف اعیادی که مورد توجه حکومت است، عیدهای اسلامی را جدی و با شکوه می‌گیرند تا مخالفت خود را با حکومت جدی تر نشان دهند. روحانیان نیز به جای این که از این قدرت بی انتها به درستی استفاده کنند، به بسط قدرت خود از راههای ترویج خرافه توجه نشان می‌دهند. در این میان مردم به واقع بدون راهنمای دلسوز مانده‌اند. در کنار این مسائل، اختلاف شدید روحانیان با روشنفکران به نفع فرصت طلبان غربی و عموماً بیگانه تمام شده است. پس باید هر دو گروه با شناخت دقیق موقعیت موجود و حاکم، به فکر

روی کار آوردن حکومت صالح باشند تا مجموعاً بتوانند راهی درست در پیش پای مردم بگذارند که همانا تقویت و اصلاح مظاهر فرهنگ و تمدن و اصالت‌های ملی و عقیدتی است تا از این طریق بتوان از چنبر استعمار جست و به ملتی استوار و نیرومند و مستقل تبدیل شد.

نتیجه گیری

آل احمد از نوجوانی در کانون بحران مخالفت حکومت با باورهای دینی و اصالت‌های فرهنگی قرار گرفت. تعلیمات و تلقینات حزب توده این اختلافات را برجسته کرد؛ یعنی زد و خوردهای چهار جبهه حکومت غریزه و مخالف دین مرسوم و حزب متمایل به تعلیمات کمونیسم و روحانیان مخالف با هر نوع تجدد از نوع غربی و روشنفکرانی که قبله آمال خود را در غرب می‌جستند، این جوان حساس را که هنوز دو دهه از عمرش گذشته بود، گرفتار کشمکشهای درونی کرد و نقد و نظر او را متوجه مخالفت با برنامه‌های استعماری غرب ساخت. بدین ترتیب از نخستین ایامی که قلم به دست گرفت، علیه کمپانیهای غرب و غریزدگان داخلی و کسانی که سنتها و فرهنگ ملی را به نفع گسترش سیطره فرهنگ غرب می‌کوبیدند، نوشت. مضمون اصلی نخستین داستان کوتاه او، «دید و بازدید عید» (تاریخ نشر ۱۳۲۴) غربزدگی روشنفکران و بی‌اعتنایی روحانیان نسبت به سرنوشت مردم و وضع آشفته عامه مردم است. از این تاریخ تا پایان عمر آل احمد از دشمنی با غربزدگی دست نکشید و در سال ۱۳۴۱ کتاب «غربزدگی» را منتشر کرد که در آن به بررسی علل و عوامل و آثار و عوارض و مصداقهای پرداخته است. غرض او از غربزدگی این است که فرهنگ و تمدن غرب همراه مصنوعات غربی وارد ایران می‌شوند و فرهنگ و تمدن و اصالت‌های دینی و فرهنگی را نابود می‌کنند و هویت را از مردم می‌گیرند و ایرانی را به بندگان غرب و صنایع غربی تبدیل می‌کنند که خو بزرگترین آفت قرن محسوب می‌شود.

پی نوشت

۱- باید گفت آل احمد اصطلاح را از فردید گرفته است نه مفهوم را. یعنی در این جا باید بین اسم و مسما مرز قایل شد. مسما و معنی غربزدگی حداقل از دهه دوم قرن حاضر شمسی در ذهن و زبان آل احمد بوده است. برای مفهومی روشن و مألوف که در ذهن داشته است، اسمی از احمد فردید به عاریت گرفته است و سپس چنان که خود می‌خواسته، نه آن گونه که در ذهن فردید بوده است، مفاهیمی را بر آن بار کرده است که امروزه به اصطلاحی معروف تبدیل شده و به نام آل احمد رقم خورده است.

۲- هریسون در دانشگاه کمبریج در رشته ادبیات و زبانهای اروپایی تحصیل کرد... در رشته جامعه شناسی فوق لیسانس گرفت... از سال ۱۹۶۸ در دانشگاه شهر ایف در نیجریه به تدریس پرداخت و از همان زمان به مطالعه

درباره کشورهای جهان سوم علاقه مند شد و در سفرهای متعدد به بسیاری از نقاط آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین از ۲۸ کشور در حال توسعه دیدار کرد... او از نویسندگان ثابت نشریه‌های گاردین، نیوسوسایتی و نیوساینتیست بود. برای نشریات سازمانهایی که با مسائل توسعه و پیش رفت جهان سوم در ارتباط اند، مانند «سازمان جهانی بهداشت» و «سازمان بین المللی کار» هم مقاله می‌نوشت و با سازمان دایره المعارف معروف «بریتانیکا» هم همکاری داشت. کتاب «درون جهان سوم» حاصل سفر تحقیقی پنج ساله هریسون از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰ به یازده کشور جهان سوم و نیز پژوهشهای پیشین او است...» (هریسون، ۱۳۶۴: مقدمه).

۳- این کتاب را در سال ۱۳۷۲ انتشارات فردوس با دوازده داستان کوتاه از داستانهایی آل احمد چاپ کرده است در قطع وزیری و در ۱۷۶ صفحه. ظاهراً شمس آل احمد در ذکر تعداد داستانهایی آن دچار سهو شده است (ر.ک. دهباشی، ۱۳۶۴: ۵۹۰).

۴- در افکار آل احمد طبقه روحانیان حافظ سنتها و باورهای مرسوم در ایران هستند و در مقابل آنها طبقه استادان دانشگاه قرار دارند که جزئیات زندگیشان هم فرنگی شده است.

منابع:

- ۱- آل احمد، شمس (۱۳۷۶)، جلال از چشم برادر، تهران، انتشارات بدیبه.
- ۲- آل احمد، جلال (۱۳۵۶)، غربزدگی، تهران، انتشارات رواق.
- ۳- _____ (۱۳۵۷ش)، ارزیابی شتابزده، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۴- _____ (۱۳۵۷ک)، کارنامه سه ساله، تهران، انتشارات رواق.
- ۵- بشیریه، حسین (۱۳۷۳)، «تاریخ اندیشه‌ها و جنبشهای سیاسی در قرن بیستم، مارکسیسم و مسأله استعمار، وابستگی و عقب ماندگی در کشورهای پیرامونی، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۸۹-۹۰، بهمن و اسفند.
- ۶- پسیان، نجفقلی و خسرو معتضد (۱۳۸۵)، زندگی رضاشاه پهلوی...، تهران، نشر ثالث.
- ۷- پویان، امیرپرویز (۱۳۶۴)، «خشمگین از امپریالیسم ترسان از انقلاب»، یادنامه جلال آل احمد، به کوشش علی دهباشی، تهران، انتشارات پاسارگاد.
- ۸- خدیوچم، حسین (۱۳۶۴)، «یادی از جلال آل احمد» یادنامه جلال آل احمد...
- ۹- دانشور، سیمین (۱۳۶۴)، «شوهرم جلال»، یادنامه جلال آل احمد...
- ۱۰- کمالی بانیانی، محمدرضا (۱۳۸۵)، تکاپو در یأس... شیراز، انتشارات نوید شیراز.
- ۱۱- مؤمنی، باقر (۱۳۶۴)، «آل احمد ۳۰۰ سال عقب بود»، یادنامه جلال آل احمد...
- ۱۲- مارکس، کارل (۱۳۸۷)، سرمایه (نسخه الکترونیکی)، ترجمه جمشیدهادیان.
- ۱۳- نراقی، احسان (۱۳۵۷)، آزادی، حق و عدالت (مناظره اسماعیل خوبی با احسان نراقی)، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ۱۴- وثوقی، ناصر (۱۳۶۴)، «جهان بینی و پیامش»، یادنامه جلال آل احمد...
- ۱۵- هاشمی، محمدمنصور (۱۳۸۶)، هویت اندیشان و میراث فکری احمد فردید، تهران، انتشارات کویر.
- ۱۶- هریسون، پل (۱۳۶۴)، درون جهان سوم، تهران، انتشارات فاطمی.